

۴ - توحید نخستین دعوت انبیاء

این مقاله - مقدمه است که آیت الله طالقانی بر کتاب
محوالموهوم و صحوالمعلوم یا راه تجدید عظمت و
قدرت اسلامی - مرحوم حجة الاسلام آقاسید اسدالله
موسوی میراسلامی معروف به خارقانی نوشته است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

توحید نخستین دعوت انبیاء

«قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمة سواہ بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لانشرك به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدو بانا مسلمون» (آیه ۶۴، ۶۱ سوره آل عمران)

بگو ای اهل کتاب برتر آئید و بگرائید به سوی یک سخنی که میان ما و شما یکسان است جز خدای را نپرستیم و به او هیچگونه شرک نیاوریم، و کمتر از مقام خدائی بعضی بعض دیگر را ارباب نگیریم، پس اگر از این دعوت روی گردانند، بگوئید: گواه باشید که همان مائیم تسلیم شونده.

این سرلوحه و نخستین دعوت پیمبران است، دیگر اصول اعتقادی و اخلاقی و شرایع و قوانین شعاعها و دوائر این نقطه مرکزی‌اند. این انقلاب فکری و اجتماعی انبیاء است که از انقلاب و تحوّل درونی و باطنی بشر آغاز گردیده که همان برگشت جهت فکر است به سوی مبدأ قدرت و حیات و هم‌آهنگ ساختن فطرت ناآلوده انسان با نظام جهان، پایداری پیمبران برای ایجاد چنین انقلابی بود که یکسره وضع باطن و ظاهر زندگی بشر واژگون را برگرداند و مستقیم به سوی حق دارد، بدین جهت در هیچ حال و هیچ جا از اعلام این راز رستگاری کوتاه نیامدند: قرآن نوح را در حال جدال با قوم سرسخت و جاهل و هنگام ساختن کشتی و بر فراز طوفان، و ابراهیم را در میان غار و رصدخانه توحید، و در حال کوفتن تبر بر پیکر بتها و در درون شعله‌های آتش و بالای پایه‌های کعبه و زیر آفتاب سوزان، اسماعیل را در حال همکاری با پدرش و زیر کارد، و اسحاق و یعقوب را در میان کسان و در بستر مرگ و حال احتضار، و یوسف را در تاریکی زندان و بالای کرسی قدرت، و موسی را در برابر فرعونیان و در بیابان تیه، و عیسی را با حواریین بیابان گرد پلاس پوش و بالای چوبه دار، و خاتم پیمبران را در میان مکه و بالای کوهها و در میان بیابانها و میدانهای جنگ، همه اینها و پیروان اینها را

که پیشروان انقلاب فکری بشر بودند در حال اعلام این حقیقت و کوشش برای این انقلاب عقلی و فکری می‌نمایاند.

از همان وقتی که بشر استعداد درک این حقیقت را یافت و از محکومیت غریزه برتر آمد بدر آن را پیمبران افشاندند ولی شاخه و برگ آن را نفوس چنانکه باید سر برنیارود تا در اجتماع و روابط زندگی افراد سایه افکند، - در دعوت و شریعت اسلامی این حرکت و انقلاب از فکر و عقیده شروع شد و تا چندی بر همه جهات زندگی پرتو افکند.

مقصود و هدف نهائی انقلاب اسلامی همین است که نور و نیروی کلمه توحید از نقطه اصلی و مرکزی فطرت و ضمیر بشری دایره‌هائی پدید آورد و اندک‌اندک این دایره‌های نورانی اخلاق و اعمال فردی آن‌گاه روابط زندگی و نظام اجتماعی را فراگیرد و همه را تبدیل به نیرو و حرکت گرداند و با قانون مقتدر تکامل و نظام جهان هم‌آهنگ سازد، و - در این محیط جاذبه عمومی حق - افراد و اجتماع بشری را از خروج و سقوط نگهدارد: راز کلمه - *قولولواله الآله تفلحوا* - همین است که از اعتراف به زبان و تأثیر در وجدان این تحوّل فکری آغاز گردد آن‌گاه در خارج فکر تحقق یابد و از هر بند بندگی و قید عبودیت غیرحق برهاند، این همان رستن و رستگاری از بندهای شهوات و اوهام بشری است، محیط جاهلیت در اصطلاح دین آن محیطی است که مردمش گرفتار بندهای شهوات و اوهام و بندگی غیرحق باشند، و محیط اسلام محیط رستگاری از اینها است، بتهای جاهلیت سایه‌های تاریکی از اوهام مغزها و اندیشه‌های تهی از نور ایمان بوده است چنانکه بندگی و تن‌دادن به اراده و قوانین و رسوم و عادات بشری صورت دیگری از جاهلیت و بت‌پرستی است، محیط توحید خلق را از اوهام به سوی نور ایمان و از ذلت قوانین و عادات بشری بسوی عزّ اسلام می‌رساند چنانکه محیط شرک و جاهلیت از نور فطرت به سوی تاریکی شرک و اوهام پیش می‌برد: *الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات.*

بنابراین توحید تنها یک عقیده قلبی نیست که انسان را به سوی عبادت و معابد می‌کشانند و همین در کارهای عبادی به کار آید، و تنها یک مسأله فلسفی و کلامی نیست که با دلیل و برهان اثبات شود و به همین جا متوقف گردد، بلکه حقیقتی است که باید در فکر و عقل و عمل تحوّل پدید آرد و جهت زندگی و وضع اجتماعی را برگرداند و بنای دیگر بر اساس حاکمیت

خداوندی که همه جهان ظهور اراده و حکومت مطلق او است برپا دارد و انسان را از ضیق دنیا برهاند و چشم انداز فکرش را وسیع و شخصیتش را مستقل گرداند، شعار این حقیقت: *لا اله الا الله* - است که جمله: *لا اله نفی* هر اراده و پرستش و پناهندگی است و *الا الله* اثبات اینها است برای معبود به حق. درهم شکستن بتها و کاخهای حکومتها و قانون‌سازی‌های بشری و بلندکردن شمشیر و تبر ظهور جمله نخستین، و بنای مساجد و صفوف عبادت و اجراء احکام خداوند ظهور جمله دوم است، و شعار دیگر آن کلمه: *الله اکبر* - است که در نماز با برداشتن دو دست که اشاره به پشت سرافکندن هر خاطره و هر اراده و هر عظمت غیر حق می‌باشد - هم آهنگ است، بانگ اذان و جمله‌های آن و تکرارش در مفاصل زندگی شبانه‌روزی اعلام همین انقلاب و تحوّل و فرمان رستاخیز است به شرط آن که گوینده و شنونده سرّ آن را درک کند و برای انجام این فرمان برخیزد، چنان که در تاریخ نشان داد این بانگ مردمی را برانگیخت و انقلابات و صفوف جهاد را ایجاد نمود، ولی امروز که مفهوم این ندای آسمانی درک نمی‌شود و برای تنها عبادت بی‌روح گفته می‌شود آن اثر را نمی‌یابد، اگر دوباره مسلمانان تجدید حیات نمایند و این نداء را در دنیای شرک و ماده‌پرستی و ستمگری سر دهند و صفوف زنده‌ای برپا دارند می‌توانند نظامات و ازگون بشری را براندازند و نظام نوین توحید در عبادت و فکر و قوا را برقرار سازند.

آیا برای نجات بشر در آن دوره جاهلیت بت‌تراشی و بت‌پرستی و در این جاهلیت به صورت تمدّن و مادّه و شهوت پرستی چاره‌ای جز این تحوّل و تغییر می‌توان یافت؟!

در زمان جاهلیت پیش از اسلام دنیای محیط عرب گرفتار هر نوع هرج و مرج اخلاقی و اقتصادی و ظلم و خودسری بود، ملتها در آخرین حدّ ذلّت و پستی بسر می‌بردند، چنگال حکام و سودپرستان تا استخوان توده‌های بی‌پناه فرو رفته بود، استعدادها و قوای بشری رو به فساد می‌رفت، در چنین دنیایی اگر مرد نیرومند خیراندیشی قیام می‌کرد تا حکومتی وسیع یا در یک گوشه ایجاد کند و به وسیله آن قوانینی تنظیم نماید و روش اقتصادی و اخلاقی موجود را تغییر دهد، آیا روی این هدف با تشکیل حزب و دسته و نامهای جدید می‌توانست کاری از پیش برد، و به فرض آن که برای چند روزی کاری از پیش می‌برد قابل دوام و بقاء برای چندی یا همیشه بود؟ - این گونه اصلاحات سطحی و نامی نه آن روز می‌توانست درد و رنج بشر را درمان نماید نه امروز، امروز هم انقلابات و سیستم‌ها نتیجه فشار و رنج و احساسات مردم است

بدین جهت دوراندیشی و پیش‌بینی درست و عقلانی قانع‌کننده‌ای در میان نیست فقط جنبش احساس و عکس‌العمل است، و هیچ توجهی به این نیست که همه دردها و رنج‌ها و بیماری‌ها نتیجه طرز فکر بشر است و تا - آنگاه که انقلاب و تحولی در عقل و فکر پیش نیاید همه علاج‌ها سطحی و موقت است، نتیجه انقلاباتی که از فکر و عقل شروع نشود از میان بردن طبقه یا فرديست و جایگزین نمودن فرد و طبقه دیگر و از میان بردن ستمگرانی است و جایگزین ساختن ستمگران تازه نفسی که با نامها و عناوین دیگری به حقوق خلق بتازند.

اکنون فرض می‌نمائیم که مردمی متفکر و اصلاح طلب در دنیا پیدا شدند و تحت تأثیر تلقینات حکومت‌ها و مطالب مکرر اوضاع کنونی دنیا قرار نگرفتند و با فکر روشن و روح باصفا یا در نتیجه تجربیات پی‌درپی متوجه شدند که نظامات بشری معمولی نمی‌تواند این کابوس وحشت و انحطاط بشری را از میان بردارد و باید از راه اصلاح نفوس و تغییر در اخلاق و عادات عمومی مردم را هدایت نمود و به نشر کتابهای اخلاقی و بهداشتی و پند و موعظه پرداخت، آیا از این راه نور امیدی می‌درخشد و موفقیت اعجاز‌آمیزی پیش‌بینی می‌شود؟ اگر از آینده خبر نداریم وضع کنونی و گذشته دنیا در پیش چشم همه است موعظ گویندگان و کتابهای اخلاقی علمای اخلاق همه جا را پر کرده و در هر خانه‌ای کم و بیش دیده می‌شود ولی اثر و نتیجه آن تا چه اندازه است، می‌نگریم! چرا، زیرا که بشر مادی که سمت حرکت و توجهش به سوی ماده یعنی یگانه وسیله شهوت و لذات حیوانی است تا آنجا اخلاق را می‌پسندد که مقدمه و وسیله رسیدن به همان هدف و بتش گردد، زیرا سازمان درونی و نفسانی بشر آن قدر بهم پیچیده و مرموز است که برای انسانی مانند خود مستقیم داشتن و از میان بردن ریشه عادات و رذائل ممکن نیست.^(۱)

پس اصلاح اخلاق و عادات و در نتیجه اجتماع بشری را باید از مبدأ برتر از انقلاب

۱ - حکومت امریکا پس از آنکه متوجه خطرات مسکرات شد همه دستگاه‌ها و وسائلی که داشت برای جلوگیری از آن به کاربرد از مجالس تبلیغ و روزنامه و مجله‌ها و سینماها و دستگاههای قانونگذاری و انتظامی، می‌گویند بیش از ۶۰ میلیون دلار صرف تبلیغات نمود و ۱۰ میلیون صفحه روزنامه و مجله و کتاب منتشر کرد، در مدت ۱۴ سال متجاوز از ۲۵۰ میلیون لیره صرف اجراء شد، ۳۰۰ تن اعدام شدند ۵۳۲/۳۳۵ - تن زندانی شدند. ۱۶ میلیون بودجه‌اش ضرر داد، در حدود ۴۰۴ میلیون لیره از املاک مصادر شد ولی نه تنها به نتیجه نرسید بلکه مردم در استعمال آن حریص‌تر شدند و راههای قاچاق به روی مردم آمریکا باز شد، تا آن که حکومت در سال ۱۹۳۲ این قانون را الغاء و شراب را حلال نمود.

اجتماعی و تعالیم اخلاقی جستجو نمود.

اسلام - بانظری که به حکومت و نظام اجتماع و اقتصاد و اخلاق دارد و اهمیتی که به این‌ها می‌دهد - در آغاز دعوت این‌ها را مورد توجه مستقیم قرار نداد، این رسول گرامی با آن قدرت معنوی و نفوذ کلمه و صبر به آسانی می‌توانست تحریک احساسات قومی و ملی عرب را نماید و همه را زیر پرچم ملیت (ناسیونالیسم) گرد آورد و حکومتی تأسیس کند. آن‌گاه اصلاحاتی نماید، می‌توانست با موعظه و تعالیم اخلاقی مکتبی تأسیس نماید و مردمی را از جهت خلق اصلاح نماید، ولی با راهنمایی وحی الهی می‌دید که اصلاح و حرکت بشر باید از مبدأ عالی‌تری آغاز گردد که همان مبدأ // فکر و عقیده است، می‌دید تا بشر خود را مستقل و غیر مسؤول می‌داند و در محیط تاریک غرائز و شهوات بسر می‌برد پیوسته برای خود بت‌هایی می‌تراشد و در برابر آنها خضوع می‌نماید، تا فکرش به سوی اراده مطلق برنگردد و به نور ایمان محیط وسیع جهان را ننگرد و خود و آثار خود را جاویدان نبیند تعلیم اخلاق و پند و موعظه اثر ریشه‌داری برای او ندارد، با کلمه مختصر و پرمعنا توحید قیام و به مردمی که جز محیط ماده و چهار دیوار ظواهر طبیعت را نمی‌دیدند اعلام بقاء نمود با این قیام و اعلام استعداد های انسانی مردمی را برانگیخت و چشم آنها را گشود و اخلاق آنها را از پستی به عالی‌ترین مقام انسانی بالا برد چنانکه هر یک از آنها رمزی بودند از این که غیر از ماده و لذات جدی حقیقی و ورای قوای طبیعی جهان قدرت قاهری وجود دارد و برتر از این زندگی فانی حیات جاویدانی هست و نمونه‌های عالی فضائل خلقی از شجاعت و وفاء و گذشت و عواطف از میان آنها برخواست که هیچ مکتب اخلاقی و تربیتی در تاریخ چنین نمونه‌هایی را نشان نداده، که همان مردمی که پیش از این جز مال و بت‌های ساخته از آن چیزی در نظرشان - ارزشی نداشت ثروتها و جواهرات با خاک و سنگ در پیش چشمشان یکسان گردید و جز برای خدا سر تعظیم فرود نمی‌آوردند - نه فقر آنها را زیون می‌ساخت و نه رنج و مصیبت از پایشان درمی‌آورد و نه ثروت و نعمت و پیروزی مغرورشان می‌کرد.

ایمان و توحید مانند خون در رگ و پی‌شان جاری بود و در آشکار و نهان بر نفوسشان حکومت می‌کرد، در زیر شعاع وحی و تربیت نبوت او هام و اخلاق جاهلیتشان ذوب گردید و نفوسشان در قالب نوین ایمان و فضیلت درآمد، پرتو نبوت ترازوی سنجش حق و عدل را به دست عقل فطری و بازوی عملشان داد، همان مردم پراکنده و کینه‌جو به صورت پیکر واحدی

درآمدند که در میان خود بسی مهربان و متواضع شدند و در برابر دشمنان حق و عدل بسی محکم و استوار گردیدند - اشداء علی الکفار رحماء بینهم -

اعضاء و عناصر اولی این پیکر زنده و آن مومنین به حقی بودند که در آغاز دعوت اسلام و در آن محیط تاریک و وحشت بانور بصیرت فطری خود حق را شناختند و به آن گرویدند، در آن روزهایی که نه آثار پیروزی احساس می شد و نه امید رسیدن به مال و مقامی در میان بود، در برابر خود جز صفوف کینه جو و متعصب قریش و عرب را نمی دیدند، و از ایمان خود جز شکنجه و مرگ و در بدری بهره ای نمی بردند، اینها بودند که تربیت چندین ساله دوران بعثت و هجرت ریشه های جاهلیت را از قلوبشان کند و فکر و اخلاقتان برومند گردید، قدرت حرکت و پیشرفت را اینها پدید آوردند طوفان تحوّل و انقلاب ایمانی از اینها برخاست و در دنیا پیشرفت تا مردم جهان را از بندگی بتها و کسانی که خلق خدا را به بند بندگی خود کشیده بودند نجات دهند و زنجیرهای عادات و قوانین بشری را که بندهائی بر مردم بود بگسلانند: لیضع عنهم اصرهم و الاغلال اللتی کانت علیهم.

این همه آثار و نتایج انقلاب فکری و توحیدی و روح مقتدر ایمانی این دسته مردم بود در پرتو آیات قرآن و تربیت رسالت، تا آنجا که اعمال و جهادها در پرتو این عقیده و فکر و موج آن بود به آسانی پیش می رفت و بر ملل دیگر سایه می افکند و جز کسانی که ضمیرشان تاریک و روحشان مرده و خودپرستی و حکومت ظالمانه بر مردم و غلبه غرائز حیوانی روح انسانی شان را مسخ کرده بود، دیگر مردم این دعوت را می پذیرفتند و به این نور هدایت می شدند زیرا آن را با فطرت و روح انسانی خود سازگار می دیدند و حقیقت این دعوت را درک می کردند، و در پناه آن خود را از زندان فشار طبقات و حکام آزاد می کردند.

دسته دیگر نومسلمانان و اشراف و سران عرب بودند که پس از فتح مکه و نیرومندی اسلام از ترس شمشیر مجاهدین و طمع به بهره های اسلام گرویدند، اینها مردمی بودند که تربیت و روح اسلام در قلوبشان نفوذی نداشت و از زبانشان تجاوز نکرد، در زیر پرده اسلام شرک و اوهام و اخلاق جاهلیت را با خود داشتند، و معنای جهاد اسلامی را که برای رضای خدا و در راه اجراء حکم خدا و اثبات حکومت خدا است درست درک و تعقل نمی کردند: قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبهم.

در ثلث قرن اول عرب نومسلمان متحرک به حرکت شدید اسلام و تعهد و نبوت و دسته

پیشروان و اولین بود بدین جهت روح توحید و قوانین اسلام حاکمیت داشت و آثار تربیت رسول اکرم در دلها باقی بود - اگر آن دوران را دوره نورانی اسلام و نمونه تاریخی این انقلاب فکری می‌دانیم نظر به اشخاص و مردمی که زمام خلافت را تا اوائل حکومت عثمان به دست گرفتند نیست چه اینها هریک به نوبه خود - لغزشها و انحرافهای مسلم داشتند که هیچ منصف و مطلع از تاریخ نمی‌تواند انکار نماید، تنها از این جهت است که در هیچ دوره‌ای پس از آن آنچنان روح توحید و احکام اسلام حاکم بر همه نبوده و عدل اسلامی اجرا نشده - امیرالمؤمنین علی در این دوره با آن که برکنار بود - به زمامداران گوشزد می‌کرد: من تسلیم تا آنجا که امور مسلمانان سامان یابد و حکم خدا اجرا گردد.

پس از این دوره که اشعه وحی و نبوت از دلها، و مسلمانان به حق از دنیا رخت برچیدند عصیت و آثار جاهلیت از زیر پرده پی‌درپی ظاهر شد، و افراد آن سر برآوردند و کارها را به دست گرفتند، در حکومت عثمان این خطر اسلام‌کش ظاهرتر شد و در زمان معاویه یکسره روح و قوانین اسلام از میان رفت و خلافت به صورت سلطنت استبدادی درآمد، پس از این سلاطین و زمامداران یکسره به عیش و نوش سرگرم شدند و بیت‌المال مسلمانان را وسیله کامرانی خود و اطرافیان خود قرار دادند و دین را وسیله حفظ قدرت خود ساختند و احکام حقوقی و سیاسی و اقتصادی اسلام که با مزاجشان سازگار نبود تعطیل کردند، حکومت الهی و قرآنی از میان رفت و علماء سرگرم جدل در مسائل بی‌مغز کلامی و عرفانی شدند.

زمامداران برای انحراف افکار از جوهر دین این سرگرمی‌ها را تشویق می‌نمودند دستجاتی از معتزلی و اشعری و قائلین به حدوث یا قدم کلام و جبر و تفویض و عینیت و غیریت صفات و چگونگی علم الهی در برابر هم صف‌بندی کردند در هر دوره دسته‌ای از طرف دستگاههای خلافت با پول و مقام تائید می‌شدند و دسته دیگر را کنار می‌زدند، این وضع به طور کلی در همه کشورهای اسلامی جریان داشت، در ایران به خصوص علل و عواملی دیگری در کار بود که توده مردم را از انقلاب عمیق فکری و توحیدی اسلام برکنار می‌داشت: زیرا بیشتر کسانی که حامل اسلام به ایران بودند روح تربیت اسلام را فاقد بودند و عصیت قومی و خوی جنگجویی را همراه داشتند. به این جهت عدل و مساوات قوانین اسلامی چنانکه باید عملی نشد بلکه ایرانیان از حقوق اسلامی بهره‌مند نشدند و برای کوتاه نمودن دست آنها از پستها و سهم عادلانه بیت‌المال نام موالی را بر آنها نهادند، ایرانی در برابر

این فشار ناچار می‌کوشیدند تا ملت که یگانه مرکز اتکانش بود نگهدارد، همراه قیامهائی که در گوشه و کنار می‌شد عوامل و سران این قیامها آثار و عقاید قبل از اسلام را در فکر مردم زنده می‌داشتند و گاهی به رنگ اسلام می‌آمیختند، دوربودن توده ایرانی از زبان قرآن و سنت و عدم تفاهم آن به حفظ رنگهای عقیده‌ای پیش از اسلام کمک می‌کرد.

ایرانی با استعداد و هوشی مخصوص به خود نمونه‌های عالی تربیت و عدل اسلامی ائمه هدی را که وارثین روحی و خوبی رسول اکرم بودند شناخت و به دامن و لاء آنان چنگ زد، سیاستمداران ایران اتکاء به مقام معنوی و طهارت و فضیلت و مظلومیت ائمه طاهرین و علویان را وسیله مقاومت در برابر عرب و ترک قرار دادند و گاهی در محبت و ولاء اهل بیت راه غلو پیش گرفتند و دستگاههای قلندری و عرفان‌بافی و خانقاه‌نشینی و شاعرپیشه‌گی را پدید آوردند و در زیر پرده این عنوانهای دینی منطق اساسی قرآن و ائمه هدی پوشیده شد، و این عوامل و انفعال آن با عوامل ملی و موارث پیش از اسلام یک نوع تضادی در روحیه ایرانی به خصوص ایجاد نمود که نتیجه‌اش رکود در حرکت فکری و ضعف و نفاق در اخلاق و نفسیات گردید.

حمله مغول و پس از آن جنگ‌ها و دست‌ها/بندیهای داخلی نیز ضربه‌های شدیدی بر همه شئون حیاتی ایران زد که روح امید و مجال تفکر در دین و وظیفه حیاتی را از میان برد. از سوی دیگر آثار انقلاب و اصول قوانین عدل اسلامی و بذرهای فکری علمای اسلام در اثر بهم آمیختن و نزدیک شدن شرق و غرب و جنگ‌های صلیبی به سوی سرزمین‌ها و نفوس مستعد اروپا رفت و حرکت‌های اجتماعی و تکنهای فکری پدید آورد، همین که بذرهای علمی زو به نمودگذار و نظریه‌های علمی پدید آمد با فشار استبداد دستگاههای دینی کلیسا - که متعبد به ظاهر کتب مقدس بود - روبه‌رو گردید، اروپا برای نجات از کابوس استبداد دینی و سیاسی پایداری نمود و روز به روز دشمنی و فاصله میان علم و دین بیشتر شد تا آن که در اثر انقلابها و پیشرفت علم دستگاههای دینی قرون وسطی را پشت سرگذارد، عکس‌العمل این دشمنی‌ها و فشارها آن شد که اصول و مطالب وابسته به دین از نظر علم و تجربه وهم و خرافه شناخته شد و تعالیم اساسی پیمبران بزرگ که انسان را به مبدأ و حیات برتر از ماده متوجه می‌گرداند و روح مسئولیت و اطمینان و خلق عالی و استقلال در شخصیت می‌بخشد - از میان رفت.

از آنجا که پیشرفت و مسائل زندگی مادی فکر انسانی را قانع نمی‌کند و بشر خود را نیازمند به فلسفه عمومی جهان و روابط و علل فاعلی و غائی آن می‌داند و پس از شکست دین در اروپا این خلاء روحی پیش آمد برای پرکردن آن فلسفه‌های ناقصی که منشاء آن ادراکات حسی و تجربی و نماینده گوشه‌ای از واقعیت جهان است پدید آمد - از آن جمله فلسفه تاریخی (هگل) است: که تاریخ را جز تصادم افکار و عادات و شکست ناصالح و بقاء صالح نمی‌پندارد - و فلسفه «داروین» است که عالم حیات را بر پایه تنازع در بقاء گذارده و از عالم حیات و موجودات زنده به عالم اجتماع و سیاست کشانده شده - و از امتزاج این دو نظریه فلسفه اقتصادی و مادی «مارکس» به هم بافته شده.

از نظر این فلسفه‌ای که جای دین اذهان بیشتر طبقات حاکمه و سرمایه‌داران را گرفت، رحم و شرافت و حیاء و عفت مفهومی ندارد، بلکه این معانی انسانی و وجدانی نماینده ضعف و ناتوانی است، و اگر از این معانی اخلاقی نامی و به آن دعوتی هست همان در حدود کلیسا است اما در کاخهای سیاستمداران و در مراکز سرمایه‌داران و گرداننده‌های چرخهای اقتصاد هیچ نفوذی ندارد، این فلسفه - با اخلاقی که متکی به ایمان به خداوند و مسئولیت در برابر او و به معاد و نگرانی از عذاب باشد - یا اخلاقی که به معنای کمال نفس و هم‌آهنگی قوای درونی بشر باشد ضد و ناسازگار است، آن خلقی که در اروپا و دورنمای آن دیده می‌شود همان قدر است که وسیله برای سود و جلب دیگران باشد به آن اندازه‌ای که گران‌فروشی آزمند یا شهوت‌رانی فریب‌کار به خواهد مشتری جلب کند یا زنی را بفریبد، این معنای خلق که مورد ستایش مردمان سطحی است بیش از غرائز حیوانات درنده نیست که حیوانی ضعیف‌تر را بدرد و با بچه‌های ناتوان خود در میان گذارد، نتیجه این فلسفه حیات که جای دین را گرفت جز جنگ و استعمار و استعباد و خوردن قوی ضعیف را با هر سلاحی (گرچه نظام ظاهری اخلاقی باشد) نیست. این تمدن که ترکیبی از محصول این فلسفه و علوم تجربی و اختراعات و صنایع حیرت‌انگیز با لوازم و آثار نیک و بدش است به سوی سرزمینهای اسلامی روی آورد، در همان زمانی که عوامل گذشته تاریخی قوای روحی و جسمی مسلمانان را از کار و حرکت انداخته و دلها از نور و نیروی توحید و ایمان، و مغزها از علوم سودمند و فکر صحیح، و دستها از سرمایه‌های طبیعی تهی بود، ناچار مسلمانان در مسیر طوفان این تمدن قرار گرفتند و درهای کشورها را به روی آن گشودند، و کلیدهای ثروت خود را به دست عمال مغرور آن

دادند، و از همه چیز آن کورکورانه تقلید کردند، و سیاست و قانون و نظام و فرهنگ آن را پیروی کردند بدون آنکه بخود آیند و بیاندیشند که این تمدن به کجا می‌رود و هدف و مقصد نهایش چیست؟!

این بود اجمالی از سیر تاریخی و روحی انقلاب اسلامی در عموم سرزمینهای اسلامی و ایران - در این سیر تاریخی و عوامل گوناگون منحرف‌کننده، قرآن که سند خدائی و حبل‌الله و کشتی نجات است و سنت و تاریخ زنده رسول اکرم و روش و تعالیم ائمه هدی علیهم‌السلام بالای سر مسلمانان^(۱) و علماء و فقهای که چشم به قرآن و سنت داشتند با اجتهاد زنده در میان آنها بودند، ولی چون حاکمیت قرآن با مزاج خودسر زمامداران سازگار نبود مهجور ماند و از حد قرائت و تجوید و ذکر و ثواب جلوتر نرفت و تفسیرها که بیشتر یافته‌ای از مطالب ادبی و کلامی و عرفانی و بیان روایات صحیح و سقیم و اسرائیلیات بود به جای آن که پرده از روی حقایق قرآن بردارد خود پرده‌ای برای فهم قرآن که عربی مبین و آسان - لقد یسرنا القرآن ... است گردید و چون نظرها به سوی آن مطالب برگشت اصول توحیدی و اجتماعی و اخلاقی قرآن از نظرها پوشیده ماند به خصوص برای ایرانیان که پرده زبان هم در میان است، قرآن که مبدأ تحوّل و میزان اسلام است چون از نظرها و فکرها دور گردید سنت و نتیجه استنباط و اجتهاد فقهاء هم بیشتر متروک ماند و جز ابواب عبادات و طهارات مانند این‌ها از احکام فردی در میان - کتابهای فقه دفن شد، فقهاء و هم‌دسته‌ای مانند آثار فکری‌شان متروک و مهجور شدند دسته‌ای هم با توجه‌یابی توجه آلت و وسیله دست زمامداران متبذّر گشتند.

در میان این انحرافها و خواب آلودگیها و تفرقه مسلمانان و بیداری و دامهای دشمنان اسلام مردان هشیار و غیوری که با روح قرآن آشنائی داشتند یاخواستند تا مسلمانان را به سوی قرآن و سنت برگردانند و از سیلهای مهیبی که از هر سو پیش می‌آید بهراسانند ولی اعلامهای خطر و بانک‌های بیداری آنان با اعصاب تخدیر شده و چشمهای خواب‌آلود مسلمانان سازگار نبود، بدین جهت برای آن که با این خواب خرگوشی خود را از هر اقدام و مسئولیتی آسوده سازند به تهمت و افتراء و معارضه برخواستند و بلندگو و آلت دست

۱ - رسول خدا ﷺ در سالهای آخر زندگی خود از انحرافها و فتنه‌های آینده مسلمانان حمی نگران بود، و گاهی از آن خبر می‌داد و مسلمانان را به تمسک به کتاب و سنت و اهل بیت همی خواند :- «فاذا اقبل علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فلیکم بالقرآن... چون فتنه‌ها مانند قطعه‌های ابر در شب تاریک به شما روی آورد - آفاق افکار و عقول شما را فراگرفت باید تمسک به قرآن جوئید... انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ...

دشمنانی شدند که در کمینی نشسته با صد چشم مراقب بودند تا هر بانکی که مسلمانان را بخواهد تکان دهد خاموش نمایند و هر دستی بخواهد به اعصاب سنت آنان نیرو دهد قطع نمایند، ولی بذرهائی که این مردان اصلاح و خیراندیش به حال مسلمانان افشاندند در نفوس مستعدی جای گرفت و رو به نموّگذار و این تکانهای یک نواخت که از هر گوشه کشورهای اسلامی شروع شد در روح مسلمانان حرکتی پدید آورد که آثار و ثمراتش روز به روز بیشتر احساس می‌شد.

* * *

مرحوم علامه بزرگ و مجاهد سید اسدالله میراسلامی خارقی مؤلف این کتاب [محوالموهوم و صحوالمعلوم یا راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی] در زمره همان مردان نیرومند و هشیار عالم اسلام بود، گرچه در اوانی که این مرد مجاهد یکسره فکر خود را متوجه قرآن نمود، و کارهای معمول اجتماعی و سیاسی را کنار گذارد، و به تألیف کتاب و تربیت شاگردانی پرداخت، اینجانب در حوزه علمیه قم سرگرم تحصیل بودم و جز هنگام مسافرت به طهران در مجالس روضه و گاهی در رفت و آمدهائی که با مرحوم پدرم - حجة الاسلام حاج سیدابوالحسن طالقانی - داشتند محضر ایشان را درک نکردم، ولی تألیفات این مرد و مبارزه‌هائی که در آن دوره اختناق و استبداد نموده و شاگردان باایمان و محکمی که تربیت کرده مقام علمی و روح جهاد و هشیاریش را به خطرهای متوجه به عالم اسلام می‌شناساند. چنان که از مطالب کتاب و گفته شاگردان مکتب قرآنی مرحوم سید استفاده می‌شود این کتاب آخرین آثار قلمی ایشان است که در ضمن درس قرآن و خاطرات ذهنیش یادداشت نموده لذا بعضی از فصول ناتمام و پاره مطالب مکرر گشته.

نظر کلی و عمومی مؤلف کتاب این است که: انحطاط و ضعف عمومی مسلمانان اثر پراکندگی است که قوای فکری و استعداد عقلی مسلمین مصروف تضعیف یکدیگر شده و در نتیجه آن، هم قوای اجتماعی و هم روح ایمان و عقیده را در آنان ناتوان کرده و موجب تسلط بیگانگان شده، و چاره این انحطاط و زبونی آنست که مسلمانان به کتاب و سنت جامعه برگردند و روح توحید در عقیده و قوارا تجدید و تقویت نمایند و آن چه از موارد اختلاف با کتاب و سنت جامعه تطبیق نمی‌نماید مطرود شود یا متروک و مسکوت بماند، چنان که برادرانی اگر - بر سر میراث پدر اختلاف داشته باشند و دشمن قوی و حيله گری در کمین

نشسته و چشم به میراثشان دوخته تا در میان این اختلافات سرمایه میراثی آنان را بریاید و همه را محروم و تهی دست گرداند، در چنین وضعی آیا عقل و دین اجازه می‌دهد که اینها سرگرم اختلاف باشند؟ آیا نباید موارد اختلاف را مسکوت گذارند و به دفع دشمن مشترک پردازند؟ این مقصود و مطلب کلی کتاب است، اما قضاوت در مطالب و فصول کتاب بسته به آشنائی خواننده است به مبانی و اصول علمی اسلامی و سلیقه و طرز تفکری که دارد.

شایسته است که تاریخ زندگانی مرحوم علامه مؤلف و آثار قلمی‌اش را برادر ایمانی آقای غلامحسین نورمحمدی (ناشر کتاب)^(۱) بیان نماید چه ایشان سالها افتخار ملازمت و استفاده از درس قرآن و تعلیم متین و بیان آتشین آن مرحوم را داشته‌اند، و خود نمونه‌ای است از یک مرد با ایمان و صریح و استوار در تقوا و عمل، و از همتی که در نشر این کتاب نموده کلیه هزینه آن را تقبیل و پرداخت نموده‌اند خداوند به ایشان جزای خیر دهد و عملش در پیشگاه رسول اکرم و اولیاء طاهرین علیهم‌السلام مقبول افتد و برایش بهترین باقیات صالحات باشد و روح معلم و مریش از وی خوشنود گردد.

سید محمود طالقانی

۱- شرح زندگانی مرحوم خارقانی از کتاب که بطور خلاصه نقل می‌شود:

مرحوم سید بزرگوار علامه آقای سیداسدالله میراسلامی معروف به خارقانی از علماء ربانی این قرن بود، بنابه گفته پسرعموی ایشان (آقای سیدحسن خلیلی) مرحوم سید در چهارم ذیحجه ۱۲۵۴ هجری در قره شیزند افشاریه قزوین متولد شده - او کتب مقدمات غربی را در محل تحصیل کرد و در سن ۱۵ سالگی برای ادامه تحصیل به قزوین رفت، سپس از فراگرفتن فقه و اصول در حدود سالهای ۱۲۷۵ - ۷۶ به تهران آمد و در حوزه درس حکیم معروف به جلوه حکمت آموخت، و در ضمن علوم جدید و زبان فرانسه راهم می‌خواند، در حدود سال ۱۲۸۴ - با خانواده به نجف اشرف هجرت کرد، و قریب ۲۵ سال در حوزه علمیه نجف تحصیل کرد و به درجه اجتهاد رسید، از جهت نامی طرق از راه بندر بوشهر به طهران مراجعت کرد و مشغول تدریس و تألیف گردید.

مدتی مرحوم سید وارد امور اجتماعی و سیاسی گردید و در نتیجه مبارزاتی که داشت به رشت و فونمات تبعید شد، پس از مراجعت از تبعید یکسره فکرش مصروف مطالعه و تدریس قرآن گردید، و تنها با عده‌ای از فضلاء نامی و شاگردان قرآنیش معاشرت داشت تا در شب چهارشنبه هفتم صفر ۱۳۵۵ دعوت حق را لبیک گفت و از دنیا رخت بست و در این بابویه جنب مقبره مرحوم میرزای جلوه دفن شد.

کتابها و آثار سید بسیار است از جمله آنچه در زمان حیات خودش بجای رسیده: ۱- مقررات قانون اساسی و دینی، ۲- روح‌التمدن و هویت‌الاسلام، ۳- قضاد شهادت، ۴- برهان‌الساطع، ۵- اصول عقاید، ۶- تنقید نظریه داروینستها، ۷- تنقید قوانین عدلیه، و همچنین مرحوم سید در پاره نشریات آن زمان نظرهای سیاسی و اجتماعی اسلام را به صورت مقالاتی منتشر می‌ساخت، از جمله در روزنامه ایران روز - شماره‌های سال ۱۳۱۰ مقالاتی به عنوان صلح از نظر اسلام می‌نوشت، این درست همان وقتی بود که خطر پیش آمد جنگ دنیا را تهدید می‌کرد و مجامع بین‌المللی پیشنهادات و صحبت‌هایی راجع به صلح می‌کردند. (نقل تلخیص شده از متن کتاب به قلم آقای غلامحسین نورمحمدی صفحه ۶ و ۷).

